

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

گرچه مطلبی که دیروز خدمت رفقا عرض شد مقداری به تطویل کشیده شد، قصد من این بود که اینها را در آخر مبحث جواز اتیان به عمره مکرره در شهر واحد، همراه با موارد دیگر از آنچه که از نظر اصولی رعایتش در این گونه مطالب لازم است قرار بدهم. و لیکن چون مقداری این مسأله به طول انجامید امروز با خودم فکر کردم که همین قضیه و همین مطلب را امروز به انتها برسانیم و بعد به سراغ آن مطالب برویم.

دیروز عرض شد که مولی و فرق هم نمی‌کند همه موالی؛ در اوامر و نواهی، تابع ملاکات نفس الامریه در تعلق امر یا نهی نسبت به مورد هستند. آن ملاک در ارتباط با ملاکات دیگر اگر ترجیح پیدا کند در جنبه وجودی آن، رضای مولی یا کراهت مولی به آن فعل خارجی تعلق می‌گیرد. و اگر آن ملاک نسبت به وجود با ملاکات نسبت به عدم در سایر موارد و در سایر جهات، جنبه تساوی الطرفین پیدا شد خب طبعاً اراده مولی نسبت به وجود و نسبت به عدم در آن فعل، متساوی خواهد بود که از آن تعبیر به اباحه و استواء طرفین می‌شود.

و اگر آن ملاک، نسبت به خود فعل، مورد رضای شارع و مورد قبول شارع هست و لکن به جهات دیگر و ملاکات دیگر، انجام آن فعل مورد رضای شارع نیست، طبعاً مصلحت فعلیه در انجام آن عمل، مقهور و مغلوب آن ملاکات نافیة فعل خواهد بود و طبعاً کراهت مولی نسبت به آن فعل خارجی در آنجا تحقق پیدا می‌کند. مثلاً فرض کنید که در بحث إکرام زید، ممکن است مولی امر به إکرام زید کند به جهت نفس خود زید، چون زید فرد عالمی است و یا زید فرد قابل إکرامی است و یا زید ضیف است، آن اطلاق أَكْرَمَ الضَّيْفِ، شامل این مورد می‌شود. در اینجا، إکرام به خود زید مِنْ حَيْثُ هُوَ هُوَ تعلق می‌گیرد و مورد رضای مولی است. اما اگر شرائط و جوئی بر جامعه حاکم است به نحوی که اگر آن زید مورد إکرام واقع شود ممکن است برای او مشکلاتی پیدا شود. فرض کنید که اگر افراد بفهمند و یا اشخاص متوجه شوند یک محذوراتی در این صورت وجود دارد، دیگر در اینجا آن جهات خارجیة از نفس إکرام که نسبت به آن زید تعلق می‌گیرد، آن ملاکات غالب می‌شود و إکرام را در نظر مولی نه تنها از آن مرتبه رجحان می‌اندازد، بلکه از مرتبه تساوی الطرفین هم عبور می‌دهد و به مرتبه مرجوحیت، آن اکرام را وامی‌دارد، لذا إکرام زید می‌شود إکرام مکروه، خطاب، خطاب لا تُكْرِمُ زیداً می‌آید، لا تُكْرِمُ زیداً؛ نه به جهت این است که این إکرام الآن مورد رضای مولی نیست، بلکه جهات خارجیة می‌آید و این إکرام را در این شرایط و در این

ظرف خاص، رجحان آن را حذف می‌کند. نظایرش هم وجود دارد. فرض کنید در مورد صوم، نفس صوم در اینجا یک امری است، فی کُلِّ یومٍ عدا یوم الأضحی و یوم الفطر، این صوم در اینجا صوم ممدوح هست. صوم یک امر ممدوحی است. «صومُوا» در اینجا تعلق می‌گیرد، البته خود آن روزهای مشخصه در ماه سر جای خود محفوظ و یا آن ایامی که آن ایام مانند دهه ذی الحجه، نهم ذی الحجه و مانند ایام رجب و یا شعبان و یا صوم یوم الغدیر، صوم نیمه شعبان، صوم روز مبعث، این ایامی که ایام متبرکه هستند روزه مستحب است. و در بین سایر اعمال، صوم خودش مستحب است و خودش در تحت ملاک قرار می‌گیرد، نفس صوم خودش تَقَرُّبٌ، نفس صوم خودش تَقَرُّب است که در آن روایت دارد که "و انا أُجْزِی به" و یا دارد که «أنا أُجْزِی به» بنابر دو قرائتی که دارد. و این فقط اختصاص به صوم ماه مبارک ندارد. نسبت به همه موارد صوم و موارد مستحبه صوم صائمین داریم که "الصوم لی و انا أُجْزِی به" «أجْزِی به» خودش معنای خیلی بالایی است.^۱

علی کل حال خود صوم فی حد نفسه، مطلوب مولی است. چرا؟ چون بر آن جوع، تقرب است، بنابراین نمی‌تواند مورد عنایت مولی نباشد. از جمله مواردی که یک مجتهد باید آن را لحاظ کند، آن است که مجتهد با توجه به مسائل و جوانبی که در آن فرع، از قرائن و از شواهد به دست می‌آورد می‌تواند به حسن و قبح فعلی در آن فعل، نسبت به نظر مولی دسترسی و اطلاع پیدا کند. وقتی که ما به این موارد اکیده از اطلاعاتی که راجع به صوم است نگاه می‌کنیم، می‌بینیم خود صوم فی حد نفسه، مورد نظر مولی هست. این همه ایام مستحبه راجع به صوم داریم، این همه تأکیدات داریم، این همه بزرگان نسبت به صوم تأکید کرده‌اند، البته مرتبه افراد هم باید ملاحظه شود. رسول خدا رجب و شعبان را متصل به رمضان می‌کرد، یعنی سه ماه را پشت سر هم روزه می‌گرفت. اینها چه مسأله‌ای را در این صوم دیده‌اند، چه خاصیتی در این صوم دیده‌اند که رجب و شعبان را به رمضان متصل می‌کنند؟! بزرگان هم همین طور ائمه نیز همین طور. ما در تمام موارد می‌بینیم که مسأله صوم یک مسأله بسیار مهمی است و آنچه را که در روایات هم نسبت به آن تأکید شده این است که گویا اصلاً در حال صوم بنده تقریبش به خدا بیشتر است، اتصالش به خدا قوی‌تر است و آن تجردی که باید پیدا کند آن تجرد نفس که لازمه تَقَرُّب به خداست، آن تجرد بیشتر است. خطورات شیطانی در حال صوم کمتر سراغ انسان می‌آید، حالات شهوانی در حالت صوم کمتر برای صائم پیدا می‌شود. تخیلات و توهمات که در سایر ایام می‌بینیم که برای افراد از

۱- جهت اطلاع بر تفسیر این روایت رجوع شود به انوار الملکوت ج ۱ ص ۴۷

شیطنت‌هایی که افراد نسبت به همدیگر می‌کنند در حال صوم کمتر است. مجالس غیبت در ماه رمضان کمتر است، بخشش و سخا و جود برای افراد در حال صوم بیشتر است، راحت‌تر پول می‌دهند، راحت‌تر انفاق می‌کنند.^۱ مثلاً فرض کنید که در مجالس اهل بیت چطور وقتی که حالت رقتی برای شخصی پیدا می‌شود، قطعاً فرق می‌کند با اینکه این شخص خارج از مجلس باشد. ممکن است در خارج از مجلس اگر بگوئید: آقا پنجاه تومان بده زورش بیاید، ولی در مجلس اهل بیت پرداخت می‌کند.

یکی نفر می‌گفت: ببین تا اینجا هستم از من [پول] بگیر، از اینجا در بیایم هیچ تضمینی نمی‌دهم که بخواهم بر وعده خود پایدار باشم، تا اینجا هستیم از من بگیر. خلاصه در این حال، حالت بذل و بخشش بیشتر است. این آثار، مشخص است که آثار عنایت و افاضات همین مجلس است، معنایش همین است. وقتی که رحمت پروردگار می‌آید یک همچنین ظهورات و بروزاتی از انسان نشأت می‌گیرد. به عکس در جایی که خلاف این مسأله در آنجا تحقق پیدا می‌کند، مکان مکدر است، مکان ظلمانی است، صحبت اهل دنیاست، صحبت اهل معاصی است، افرادی که در آنجا هستند، افراد متوغل در کثرات هستند، متوغل در دنیا هستند، می‌بینیم در آنجا این حالت نیست. این جنبه، در یک همچنین فضایی وجود ندارد. فلذا بزرگان همیشه توصیه می‌کردند که انسان باید خودش را در این فضاها قرار بدهد، تا آن فضاها. اینقدر این فضا مؤثر است و اینقدر این جریانی که انسان در آن قرار می‌گیرد تأثیر دارد که اصلاً قلب را از این رو به آن رو می‌کند.

اگر شخصی در یک جریانی قرار بگیرد اطرافیانش، محیطش، مطالبی که می‌شنود، صحبت‌هایی که می‌شنود... بابا ما که چدن نیستیم، آهن را هم اگر در آب یا جای نم یک مدتی بگذارند می‌بینید کم کم، لایه لایه از آن زده می‌شود. کسی به ما تضمین و گارانتی نداده است، این قدر که بزرگان تأکید می‌کنند، ائمه در کلماتشان، در آثارشان بر داشتن رفیق خوب، بر رفیق صدیق، بر مصاحب صالح و دوری از فضاهایی که آن فضاها، فضای معصیت، فضای کدورت، فضای نفاق...، این فضای نفاق عجیب است، خیلی عجیب است که چطور این نفاق می‌آید و اصلاً بخواهی و نخواهی قلب را کم کم برمی‌گرداند^۲، برمی‌گرداند. وقتی قلب را برمی‌گرداند، تمام حالات روحی، افکار، تعقل، این تعقل تبدیل به شیطنت می‌شود.

۱ - جهت اطلاع بر آثار معنوی صوم رجوع شود به لب اللباب ص ۱۲۷-۱۲۹؛ انوار الملکوت ج ۱ ص ۲۵-۹۳ (نور ملکوت روزه).

۲ - جهت اطلاع بیشتر بر تأثیر مجالست بر نفس رجوع شود به امام شناسی ج ۱ ص ۱۸۰ و آیین رستگاری ص ۱۴۱

حضرت راجع به معاویه می‌فرمایند: **وَاللّٰهُ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَذْهَىٰ مِنِّي وَلَكِنَّهُ يُغْدِرُ**... خیال نکنید از من زرنگ‌تر است، این شیطنت و پدر سوختگی است، این عقل نیست، این شیطنت است. این جاست که ما اهل علم هم نباید به علم خودمان گول بخوریم، ما اهل علم هم به علم خودمان نباید گول بخوریم، چقدر بگویم؟ نباید بگوییم حواسمان را ما جمع می‌کنیم، نباید بگوییم این فضاها، در ما تأثیر نمی‌گذارد، نباید بگوییم فرض کنید که ما هر جا برویم دیگر مطلب را می‌دانیم. قضیه، قضیه علم نیست، قضیه قضیه قلب است نه مسأله علم. علم کمک می‌کند، تفکر کمک می‌کند، تعقل کمک می‌کند، ولی وقتی که قلب کم‌کم برگشت، وقتی حب و بغض در قلب مستقر شد این عقل را هم به کار می‌گیرد و عقل را هم به استخدام خودش می‌گیرد. این که دیگر کاری به علم و هوش و کیاست و سیاست و فلان و ... ندارد. این جاست که می‌گویند نباید در فضای مسموم قرار بگیری، برای همین است که می‌گویند باید رفیق تو رفیقی باشد که تو را به جنت بخواند.^۲ در فضای نفاق قرار گرفتن خود عالم را هم برمی‌گرداند، و او عالم منافق می‌کند. علم را از او نمی‌گیرد - البته آن "**العلم نور**" آنها مسأله دیگری است. محفوظات، یعنی ذخیره‌ها، اطلاعات، آگاهی‌ها، اینها را برمی‌گرداند و در راستای تمایل خودش به کار می‌گیرد.

تا به حال می‌دیدید که راجع به این قضیه استدلال می‌کرد، این یکی دو هفته که مسأله‌ای عوض نشد، همین آقایی که دارد راجع به این قضیه استدلال می‌کند بعد از دو هفته شرائط که عوض می‌شود می‌بینید با همین صغری و کبری، با همین مقدمه و مؤخره، با همین ترکیب و مونتاژ مقدمات، با همین ترتیب مبانی و استنباط، مقدمات استنباط، با همین‌ها می‌آید فتوا را از حرمت تبدیل به فتوای وجوب می‌کند. بابا یک هفته گذشته، چه شد؟! در عرض یک هفته حرام، حلال شد، حرام، واجب شد؟! بنده خودم در قضایای متعددی بودم و خودم اطلاع دارم که در یک هفته و ده روز، استدلال بر این و این و این و این و این؛ آقا، ده روز بعد بر ضدش استدلال می‌کرد. همان شخص، همان شخص، همان آگاهی، همان وضعیت، استدلال بر این و این و این و این و این...، این چیست؟ این، به خاطر این است که این شخص دیگر استقامت ندارد. استقامتش را از دست داده است. در هر جا که به او می‌گویند این جوری بگو، بلند می‌شود و عین قطار برای شما ردیف می‌کند تا به یک نتیجه برسد. بعد می‌گویند حالا بیا برای ما این را بگو.

در زمان مصدق در طهران تظاهرات بود، یکی نقل می‌کرد من در سرچشمه بودم، پیرمردی

۱ - نهج البلاغه خطبه ۲۰۰

۲ - جهت اطلاع بر نکته دقیق در مورد تأثیر مجالست، رجوع شود به تفسیر بیان السعاده ج ۱ ص ۱۹۸، ذیل آیه ۲۲۱ سوره البقره.

بود که فوت کرده است می گفت خودم در سرچشمه بودم دیدم که مردم روز می آمدند و می گفتند: مرگ بر مصدق. بعد از آن رفتند چلوکباب خوردند. بعد از ظهر هم یکی گفت: شام بیایید منزل ما، بعد از ظهر می گفتند: درود بر مصدق. همان ها، صبح در سرچشمه می گفتند: مرگ بر مصدق. عصر به وعده چلوکباب شب می گفتند: درود بر مصدق. ما هم همین هستیم. ما را هم اگر ول کنند، افسار را از گردن ما بردارند، ما هم همین هستیم. همین معلومات، همین برداشت ها، همین بصیرت، همین تفکر، همین استدلال، همین قدرت، همین قبه، همه این ها امروز در اینجا، فردا در آنجا. این به خاطر این است که استقامت از بین رفته.^۱

اینجاست که خیلی فضا مهم است، خیلی فضا مهم است. بنده در طول مصاحبتم با مرحوم آقا رضوان الله علیه، از این مطالب خیلی دیدم. خیلی دیدم افرادی که می آمدند، اهل علم بودند، بعضی از آنها الان هم هستند، اینها در یک شرایطی، حالی پیدا می کردند، صفایی پیدا می کردند و خلاصه در یک فضایی قرار می گرفتند و با چه جزمی - آدم تعجب می کند-، با چه جزمی، چه سخنانی از اینها سر می زدمی گفتند: «آخر کجا را می توانیم پیدا کنیم که همچنین جایگاهی داشته باشد؟ خدایا این را از ما نگیر، خدایا اینها را از ما نگیر خدایا دست ما را از دامن این بزرگان کوتاه نکن». این حرف ها را تو می زنی؟! ا! بعد یک جریانی تغییر پیدا کرد و اوضاعی عوض شد، همین آقای که فلان است می گوید: هنر نیست آدم بگیرد گوشه ای بنشیند و فقط ذکر بگوید. ا! تو همان شخصی هستی که دو سال پیش آن حرف ها را می گفتی؟ حالا کس دیگری بوده؟ چه شد؟

این آقا که همان آقا است!! این آقای که تو می گفتی: خدا دست ما را کوتاه نکند، که همان است و عوض هم نشده است، افکارش هم که تغییر پیدا نکرده است، تو چه شدی؟! تو چه به سرت آمده؟! که آن زمان می گویی: خدایا دست ما را از دامن اولیا کوتاه نشود، خدایا این نعمت را از ما نگیر. همین طوری اشک می ریختی و می گفتی، حالا می گویی: هنر نیست آدم بنشیند گوشه ای و فقط نگاه کند و بقیه جلو بروند. پس اینجای قضیه چطور اتفاق افتاده؟ چه شد؟! فضا عوض شد، وقتی فضا عوض می شود، همین آقا با همین علمیت، علمیتش سرجایش هست، علمیتش کم نمی شود بلکه اضافه هم شده، بالاخره در این مدت مطالعاتی دارد کتاب هایی می خواند و مسائلی می خواند و ...، این آقای با همین علمیت و با همین اطلاعات چه می شود که در عرض دو سال این علمیت را در راستای تقابل با این جریان به کار می گیرد؟

۱ - جهت اطلاع بیشتر بر تأثیر محیط و افراد در تشکل اعتقادات و روحیات انسان رجوع شود به اسرار ملکوت ج ۳ ص ۲۶۰ به بعد.

تقابل با این جریان!! این مربوط به چیست؟ مربوط به فضا است. علمیت نمی تواند کار بکند، بله کمک می کند. من نمی خواهم نفی کنم، آن چیزی که خطر دارد این است. این را انسان باید مراقب باشد. این همه بزرگان می گویند رفیقت را انتخاب کن، صدیقت را انتخاب کن، مواظب باش، نرو اینجا، نرو آنجا^۱. یک دفعه مرحوم آقا، به یکی از بستگان نزدیک که در مجلسی از مجالس اخلاق، در طهران رفته بود - الان آن شخص فوت کرده است، حسابهم علی الله دیگر، آدم در مورد بندگان خدا صحبت نکند بهتر است، هرچه خدا خودش می داند- و در آن مجالس شرکت کرده بود و خیلی از آن مجلس خوشش آمده بود حالا آن بنده خدایی که آنجا بود حرف هایی زده بود. من نشسته بودم در آنجا که آن شخص پیش مرحوم آقا آمد و می گفت ما به مجلس فلانی رفتیم و حرف های خوبی هم می زد. مرحوم آقا نگاهش می کرد سرشان را بلند کردند و گفت: «برای بار دوم اگر پایت را در آن مجلس بگذاری با شما دیگر قطع رابطه خواهم کرد». برق سه فاز که هیچ، برق سی فاز از همه جایش پرید. آن طوری که ایشان گفتند اصلاً باید ترک کند و برود در جزایر خالداات زندگی کند. حالا آن فرد که حرف های بدی نمی زد، همین که آمده و از آن مجلس خوشش آمده است، یعنی کار دارد چه می شود؟ کار دارد تمام می شود، یعنی دارد دل را می برد، دارد این وضعیت را تغییر می دهد؛ توجه کردید؟! اینجا خطر است، اینجا باید قاطع برخورد کرد. فرمودند: این دفعه اگر پایت را آنجا بگذاری با ما دیگر ارتباط نخواهی داشت. تمام شد^۲.

خب حالا شما ببینید و فرض کنید که در این فضا، وقتی که مولی راجع به همین مسأله، وقتی که مولی به واسطه جریانات خارجی، خود فعل ممکن است مورد نظر مولی باشد اما مسائل دیگر، جریانات دیگر، ملاکات دیگر وقتی که جنبه نفی را غلبه دهد این طور است. لذا در مورد صوم که صحبت می کردیم، صوم خودش فی حدّ نفسه مستحب است، این که دارم خدمت شما عرض می کنم این یک کلید خیلی مهمی برای استنباط است، خیلی از مشکلات با این وسیله حلّ خواهد شد. خیلی از روایات همه توجیه می شود، خیلی از مسائلی که در ارتباط با ماوراء طبیعه که در اینجا هست می تواند هضم شود و اشکالات برطرف شود. صوم فی حدّ نفسه می بینید مورد امضاء شارع است، مثل فرض کنید که "الصَّلَاةُ خَيْرٌ مَوْضُوعٍ فَمَنْ شَاءَ أَقَلَّ وَمَنْ شَاءَ أَكْثَرَ"^۳. خب این را راجع به صلاة داریم، همین طور راجع به صوم هم داریم. مسأله صوم مثل مسأله صلاة است تفاوتی از این نقطه نظر ندارد. اما همین صوم وقتی که در زمان

۱ - جهت اطلاع بر رفیق طریق در مسأله سلوک رجوع شود به اسرار ملکوت ج ۳ ص ۲۷۹ به بعد.

۲ - جهت اطلاع بیشتر در مورد این جریان رجوع شود به اسرار ملکوت ج ۳ ص ۲۹۳.

۳ - الخصال للصدوق رضوان الله علیه ج ۲ ص ۵۲۳

بنی امیه به عنوانی که: " اِنَّ هَذَا يَوْمٌ تَبَرَّكَتْ بِهِ بَنُو أُمَيَّهٍ وَابْنُ اِكْلَهٗ الْاَكْبَادِ اللَّعِينُ ابْنُ اللَّعِينِ " می آید همین جا در فضای حکومت بنی امیه به عنوان روز متبرک و روز مبارک، روز عاشورایی که پسر پیغمبر را در آن روز به قتل رساندند، بنی امیه به عنوان تبرک، می بینید روزه می گیرند. وقتی که آن طور است امام صادق علیه السلام می فرماید: روزه روز عاشورا مکروه است^۱. ما در روایات نداریم که در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام روزه روز عاشورا مکروه بود باشد، یعنی آیا امیرالمؤمنین در روز عاشورا روزه نمی گرفت؟ فرض کنید که کراهت داشت؟ ما روایت نداریم. آیا پیغمبر گفته روزه روز عاشورا مکروه است؟ نه. اما وقتی به زمان امام صادق می رسیم حضرت می فرمایند که: روزه روز عاشورا مکروه است، چون بنی امیه امروز را روز مبارکی می دانند و به واسطه فضای حاکم بر روز عاشورا، به واسطه تبرک و شکرانه بر این جنایت و فاجعه تاریخ، این روز را روزه می گیرند. لذا شیعیان امروز را نباید روزه بگیرند. صوم روز عاشورا مکروه می شود. اما آیا همان حُسنش را صوم دارد؟ بله دارد. صوم حُسن خودش را دارد، این صوم فی حدّ نفسه، مقرب^۲. جوع در روز عاشورا با جوع و عطش در سایر ایام چه تفاوتی دارد؟ تفاوتی ندارد. همان طوری که در سایر ایام برای انسان جوع حاصل می شود و به واسطه جوع و عطش عبد، تقرب الی الله پیدا می کند در روز عاشورا هم همین طور است، فرقی نمی کند.

الا اینکه به واسطه این مسأله حضرت می فرمایند بواسطه ملاکات دیگری که جنبه فرح و انبساط و تبرکی که بنی امیه و فضای حاکم بر جامعه در روز عاشورا به واسطه این عمل پلید پیدا می کند، شیعیان ما در این فضا نباید روزه بگیرند. گرچه روزه یک امر مخفی است، روزه مثل جهاد که نیست، روزه مثل حج نیست که همه ببینند، حالا شخصی که با شما صحبت می کند چه می داند روزه هست یا نه؟ من اگر آب نخورم شما می دانید که من روزه هستم یا نه؟ همان طور که من نمی دانم کدام یک از شما روزه هستید و کدام یک روزه نیستید. روزه یک امر باطنی است، ولی امام می فرماید: چون فضای حاکم بر جامعه، این فضا، فضای مکدر است، شیعیان ما نباید در این فضا روزه بگیرند. این ملاکات، خارج از نفس الفعل می آید و بر ملاک مقربیت خود فعل ترجیح و حکومت پیدا می کند. حکومت که پیدا کرد این ملاک کنار می رود- حالا یا ورود یا حکومت، البته در اینجا حکومت است- و بعد ملاک استحسان صوم کنار می رود و روزه در روز عاشورا مبعوض شارع می شود در این صورت کراهت به آن تعلق می گیرد که صوم در روز عاشورا می شود. مکروه^۳، یعنی این صوم مورد نظر شارع نیست و شارع این صوم را نمی خواهد. اگر این

۱ - من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۱، ح ۲۲۴.

صوم را انجام بدهی ثوابی از این صوم بر تو تعلق نمی گیرد.

حالا اگر این فضا تغییر پیدا کرد مثل الان مثل زمانها که دیگر در ایران این مسأله منتفی است. بنی امیه و فلان معنی ندارد. یک وقتی در شام باشد بگوییم. البته خدا رحمت کند مرحوم جد ما را ایشان می گفت من در روز عاشورا در شام بودم در همان زمانهای سابق، می دیدم که در روز عاشورا، مردم وقتی که به هم می رسند به یکدیگر مبروک می گویند، مبروک، مبروک، مبروک. می گفت خودم بودم در روز عاشورا که چنین موردی را مشاهده کردم. ولی در ایران یک فضای وجود دارد و این مسائل طبعاً منتفی است. وقتی منتفی باشد دیگر ملاکی که امام صادق در اینجا مطرح می کند این ملاک منتفی است. ملاک که منتفی شد نفس ملاک استحسان صوم و مقربیت صوم در اینجا می آید و غالب می شود، دوباره آن استحباب صوم جای خودش را می گیرد. لذا صوم در روز عاشورا الان اشکالی ندارد، کراهت ندارد. چرا اشکال ندارد؟ چون اینجا دیگر آن ملاک نیست. نه بنی امیه ای و نه تبریک و نه مبارک بادی هست و چیزی در اینجا وجود ندارد. اصل مقربیت به واسطه جوع، در اینجا هست. لذا مشاهده می کردیم که بزرگان حتی در روز عاشورا روزه می گرفتند، این به این لحاظ بود. توجه کردید؟ بر این اساس صحبت در این است. این بزرگان که فرموده اند: در مواردی که نهی تعلق گرفته است نسبت به فعل مثل صلاة فی الحمام و یا فرض کنید همین صوم در روز عاشورا یا عمره متکرره در شهر واحد، - حالا احکام اقل من شهر را خواهیم گفت- و در نظایر اینها، به معنای اقل ثواباً هست. این بر چه ملاکی است؟ و روی چه حسابی است؟

وقتی که نهی شارع به یک امری تعلق می گیرد، اَمَّا بِلِحَاطِ ذَاتِهِ و اَمَّا بِلِحَاطِ سَائِرِ مَسَائِلٍ و سایر مقارنات و سایر ملاکات. یا اینکه خود اکرام الان فی حد نفسه مَبْغُوض شارع هست یا نه؟ چون خود اکرام در حق این شخص، اسراف است. نفس اکرام الان اسراف است، نفس اکرام برای این ضرر دارد. نفس اکرام موجب عجب این شخص می شود، نفس این اکرام موجب تباهی وی می شود، نفس خود فعل در اینجا مورد کراهت شارع است. یا اینکه نه، اکرام آن بنده خدا مسأله ای نیست، خیلی هم برایش خوب است. پس جهات خارجی در اینجا دخالت دارند، فرض کنید باعث شهرت این می شود یا افرادی ممکن است نسبت به این نظر پیدا کنند. خلاصه به جهات دیگری این اکرام دارای اشکال است.

در هر صورت اکرامی که شارع این اکرام را مورد خطاب قرار می دهد، و مورد انشاء قرار می دهد اَمَّا بِلِحَاطِ ذَاتِهِ و اَمَّا بِلِحَاطِ مَقَارِنَاتٍ و ملاکات خارجی از ذات، من حیث المجموع آیا این اکرام مورد رضایت و امضای او هست یا نیست؟ صحبت این است.

اگر مورد رضایت اوست صد درصد به نحو استحباب در این صورت می‌شود: اَکَرِمَ زیداً. اگر مورد رضایت اوست به نحو هشتاد درصد باز می‌گوید: اَکَرِمَ زیداً. اگر صد درصد باشد لازماً اَنْ تُکَرِّمَ زیداً می‌آید. اگر هشتاد درصد باشد «لازم» را نمی‌آورد، اگر به مرتبه ایجاب برسد، یَجِبُ اَنْ تُکَرِّمَ زیداً، یا اَکَرِمَ زیداً علی کل حال که به نحو وجوب می‌آید. علی کل حال با عبارات، انسان میزان رضایت و رغبت شارع را نسبت به انجام یک فعل، یا کراهت شارع را نسبت به یک فعل با کیفیت عبارت می‌توان تشخیص داد. همان‌طوری که ما در عبارات داریم «ینبغی» در لسان ادله هست یا «یجب» هست یا «یجب عن لا تفعل» هست، «ینبغی عن لا تفعل» است، «انا لا اُحِبُّ ذلک»، «لا اُحِبُّ اَنْ تفعل» این معنایش این است که کراهت، کراهت مختصری است. یک وقتی «ینبغی ان لا تفعل» یعنی انا احب عن لا تفعل، اِنْ لا تفعل یکون احسن و امثال ذلک.

یک وقتی می‌گوید لا تفعل، لا تفعل به شدت و به آن حدت. علی کل حال، چه در صورت کراهت و چه در صورت استحباب بالاخره باید رضای شارع نسبت به آن فعل و لو یک درصد وجود داشته باشد یا نه؟ حرف ما این است که کراهت شارع و لو یک درصد نسبت به اتیان آن فعل که آن نهی لا تفعل به آن تعلق می‌گیرد. اگر این‌طور باشد پس بنابراین در کراهت صلاة فی الحمام چطور ممکن است عبادتی که اصل وضعش و مقبولیتش بر اساس رضایت شارع هست، در حمام مکروه باشد و در عین حال اقل ثواب باشد؟ این تناقض را چگونه ما دفع می‌کنیم؟ این امکان ندارد، که یک امری حالا به هرجهتی که شما می‌خواهید بگوئید یا کراهت به نفس آن فعل تعلق بگیرد و آن استحباب، بالاخره شارع یا راضی هست و یا راضی نیست، وقتی شارع راضی نیست در عین حال بگوید من این عبادت را قبول دارم؟ عجب شارعی است! مثل اینکه این شارع باید بیاید و در همین فیضیه نزد ما بشیند و اصول بخواند و این مفاهیم و الفاظ و این مسائل را مقداری به شارع یاد بدهیم. جناب شارع این چه طرز اخذ ملاک و انشاء و مقام جعل و وضع و فعلیت و تنجز و همین بساطی که در آورده‌اند از این‌گونه چیزها، این چطور می‌تواند باشد؟ در عین حال که این مورد رضای توسست و در عین حال مورد مبعوضیت توسست!! این چه سنخیت است؟ ما نمی‌فهمیم.

بنابراین، این که می‌فرمایند: کراهت با لحاظ آن صحتش، حکایت از اقل ثواباً می‌کند، این نمی‌تواند مورد پذیرش ما باشد. حالا که مورد پذیرش نیست پس چه چاره‌ای ما برای این مسأله بیاندیشیم؟ چاره برمی‌گردد به حسن فعلی و حسن فاعلی. این دیگر باشد طلب شما. ان شاء الله روی حسن فعلی و حسن فاعلی، قبح فعلی و قبح فاعلی فکر کنید که حل مسأله فقط در همین جاست.

تلمیذ: نماز در حمام که باطل نیست؟

استاد: نماز، نه، باطل نیست، کراهت دارد.

تلمیذ: اگر نماز دارد قضاء می‌شود باز هم نماز در حمام کراهت دارد؟

استاد: نه دیگر آن اشکال ندارد. مثل این که فرض کنید سلام مستحب است ولی می‌گویند سلام در موارد مختلف یکی در حمام به شخصی که دارد تنظیف می‌کند کراهت دارد، یکی سلام به مصلی کراهت دارد^۱، یا فرض کنید که سلام به خطیب کراهت دارد. به طور کلی آدم یک مقداری باید عقل هم در سرش باشد دیگر. درست است که گفته‌اند سلام کنید ولی نه این که دیگر هر جایی و به هر کیفیتی، - جابجا کنعبد جابجا کنستعین -، هر چیزی یک جایی دارد یک مسأله‌ای دارد، حساب و کتاب دارد. قضیه مولانا را دارید که طرف رفته بود دستشویی داشت دعای اشتنشق را می‌خواند، گفت این دعا معلوم است.

گفت: جانا خوب ورد آورده‌ای لیک سوراخ دعا گم کرده‌ای^۲

آن دعای اشتنشق، آن دعا مربوط به یک چیز دیگر است. گفت جانا خوب ورد آورده‌ای بقیه‌اش را خود آقایان ان‌شاء الله که می‌دانند. بله این مولانا خدا رحمتش کند چقدر مطالب دارد، دریائی است از معارف^۳. یک وقتی کجا بود می‌گفتم؟ کجا بود این مطلب را نوشتم؟^۴، خیلی بابا از مولانا که راجع به عمر گفته ناراحت هستید آن یک صفحه‌ای که مربوط به عمر است، آن صفحه را اصلاً از داخل مثنوی، بکنید، خیالتان راحت شد؟ بکنید و کنار بیاندازید و بقیه‌اش را بخوانید. خیلی شما از اسم عمر و ابوبکر ناراحت هستید؟ بله عجب عجب عجب خیلی دیگر چه بگوییم آقا چه بگوییم؟

استاد: ببخشید، مرحوم علامه در مورد روزه روز عاشورا نظرشان این بود که کراهت ندارد، در حالی که کسی چنین حرفی نزده است اما در مورد انگشتر در دست چپ کردن نظرشان این نبود، علت خاصی داشت؟

استاد: نه انگشتر علت خاص ندارد، انگشتر به طور کلی است. عَلامَاتُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ..... وَالتَّخْتُمُ

بِالْيَمِينِ.....^۵

۱ - الکافی ج ۲ ص ۶۴۶

۲ - مثنوی معنوی، دفتر چهارم: شخصی به وقت استنجا می‌گفت...

۳ - جهت اطلاع بر عظمت مولانا رضوان الله علیه و اهمیت خواندن مثنوی رجوع شود به روح مجرد ص ۳۴۷ - ۳۵۱ و ۵۱۸ و اسرار ملکوت ج ۳ ص ۲۷۹.

۴ - جهت اطلاع بیشتر در این موضوع رجوع شود به کتاب افق وحی صص ۶۶۲ - ۶۷۱.

۵ - إقبال الأعمال، ج ۳، ص ۱۰۰؛ عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۳۷، در پاورقی از «مصابح المتهجد» جزء ثالث، ص ۷۳۰ (فی

تلمیذ : ایشان می‌فرمایند به خاطر اینکه مخالفت با پیامبر و مخالفت با شیعیان کنند، بنی امیه آمدند، انگشتر را در دست چپ کردند.

استاد : بله، بله لذا این دیگر به عنوان آن سنت دیگر در دست راست می‌کنند...

تلمیذ : خب الآن کسی که به این مبنا و این نیت نیست؟

استاد : درست است اما چون الان هم هستند، اتفاقاً الان هم هستند و افراد در دست چپ می‌کنند، خود اهل تسنن تعمداً به دست چپ می‌کنند. ولی مسأله این است که در اینجا ممکن است ملاک انگشتر در دست راست کردن، این ملاک به خود نفس الفعل برگردد. شرائط دیگر با ملاکات دیگر ضمیمه می‌شود. مثل اینکه اگر پای راست را انسان در مسجد بخواهد بگذارد، نفس پای راست را در مسجد گذاشتن خودش مسأله ممدوحی است. یا نوشتن با دست راست، بالیمین و انجام کارها با دست راست. همین طور مسأله، مسأله تَخْتَم است. تَخْتَم بالیمین این علامت مؤمن است، علامتی که دارد، یعنی در راستای این مکتب حرکت می‌کند. لذا در زمان معاویه قبل از این که معاویه بیاید و انگشتر را در دست چپ بکند، پیغمبر هم فقط انگشتر را در دست راست می‌کرد و در دست چپ نمی‌کرد. امیرالمؤمنین و امام حسن هم در دست راست می‌کردند. ما ندیدیم که اینها انگشتر در دست چپ کنند و این انگشتر کردن در دست راست خودش مثل پای راست در مسجد گذاشتن است. مثل نوشتن است، مثل تبرکی است. یمین از یمین گرفته می‌شود، دست راست را که یمین می‌گویند، به واسطه این است که یمین با این دست راست حاصل می‌شود، لذا مستحب است انسان غذا را هم که می‌خورد با دست راست بخورد نه با دست چپ.

با دست چپ کمک گرفتن کراهت دارد. غذا را باید با دست راست بخورد، بعضی‌ها چپ دست هستند و عادت به این دارند و از این مسأله محروم هستند. در مورد آداب اکل همچنین مطالبی هست. آنوقت قضیه انگشتر در دست راست کردن چون به عنوان یک سنت مطرح بود، این معاویه آمد و بر خلاف سنت انگشتر را در دست چپ کرد، یعنی سنت از اوّل سنت بر دست راست بوده است. نه اینکه تفاوت بکند و معاویه بیاید یکسره کند، نه. معاویه آمد انگشتر را حتی در ملا عام از دست راست درآورد و در دست چپ کرد. این کار را معاویه کرد. بعد اهل سنت هم به تبع معاویه آمدند انگشتر را تَخْتَم بالیسار قرار دادند. این قضیه شعار شد. نه این که این سنت از زمان معاویه تشکیل شد که به خاطر معاویه مؤمنین دست راست می‌کردند و آن اهل تسنن دست چپ می‌کردند. معاویه آمد و بر خلاف سنت عمل کرد. لذا

فضيلة زیارة الأربعین؛ از امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده و نظیر این روایت از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است.

در روایت امام عسکری علیه السلام که می فرمایند: علامت المؤمن، این علامت المؤمن، به خاطر این نیست که از اهل تسنن شناخته بشود، نه! علامت ایمان. سواء این که معاویه باشد یا نباشد. حالا می خواهد تَخْتَم بالیسار باشد یا نباشد. مؤمن این عمل را انجام می دهد مثل فرض کنید که و زیارة الاربعین، در زیارت اربعین علامت مؤمن است، یعنی مؤمن می آید زیارت اربعین را انجام می دهد کاری ندارد به این که اهل تسنن چه می کنند. می گویند: منع می کنند، منع نمی کنند؟ خودشان اربعین دارند یا ندارند، برای مرده های خودشان؟ مؤمن می آید زیارت امام حسین را انجام می دهد. بنابراین کسانی که همین الان راجع به اربعین، اقدام می کنند اینها فاقد علامت هایی هستند که در روایت است. الان این اربعین هایی که دارند می گیرند چه وجه شرعی دارد به من بفرمایید شما؟ ما کجای اسلام اربعین داریم؟ کدامیک از زمان ائمه، اربعین گرفتند؟ ۲۷۵ سال زمان ائمه بود یا نبود؟ یک نمونه اربعین داشتند؟ ائمه در زمان خودشان یک نمونه داشتند به من نشان بدهید. امام صادق اربعین داشت؟ موسی بن جعفر اربعین داشت؟ امام سجاد داشت؟ پیغمبر خودش نداشت.

من وقتی شنیدم برخی از این آقایان گفته اند که ائمه اربعین داشتند و فقط الان مربوط به امام حسین مانده است، خیلی تعجب کردم. گفتم که خیلی خوشحال می شوم سند این قضیه را ببینم. چرا ما باید به مردم دروغ بگوییم؟ چرا؟ آیا غیر از آن کُتبی که الان در دست ماست، شما به مطالبی رسیده اید؟ اگر هست ارائه بدهید. اگر ارائه نمی دهید چرا به مردم دروغ می گویند؟ امام حسین یعنی از پیغمبر بالاتر بود که مال پیغمبر نسخ شده ولی اربعین مربوط به امام حسین باقی مانده است؟ یعنی اگر پیغمبر اربعین داشت تا حالا باقی نمی ماند؟ خیال می کنم عذر بدتر از گناه به این بگویند. اگر پیغمبر اربعین داشت، امام حسین در سال چندم هجری قضیه کربلا اتفاق افتاد در سال شصت و یک بود دیگر، در سال شصت و یک، پنجاه سال از شهادت پیغمبر گذشته بود دیگر - پیغمبر را شهید کردند، سم دادند دیگر. فوالله قد سمتاه...^۱ در روایت داریم که به پیغمبر سم دادند - پنجاه سال از شهادت پیغمبر گذشته، پنجاه سال برای پیغمبر اربعین بگیرند، بعد یک دفعه از زمان امام حسین همه تعطیل بشود؟ خنده دار نیست؟ کجای تاریخ یک همچین چیزی هست؟ توجه کردید، این طریق صحبت کردن ها مسئولیت دارد، روز قیامت حساب و کتاب دارد. امام حسین می آید جلوی ما را می گیرد چرا این حرف را زدی آقا؟ اگر سندی دیده ای بیاور، اگر ندیدی چرا می گویی؟ فقط و فقط اربعین مربوط سید الشهداء است، نه مربوط به پیغمبر، نه مال حضرت زهرا نه مربوط به امیرالمؤمنین، نه مال امام حسن نه مربوط به هیچ کدام از ائمه، حتی مربوط به امام زمان، فقط مربوط به امام حسین است. چرا ما الان اربعین می گذاریم برای موتای خودمان؟ ما علامات مؤمن را نداریم، علامت

المؤمن خمس، زیارت اربعین حضرت امام حسین، درحالی که ما آمده‌ایم همراه امام حسین، برای موتای خودمان هم اربعین می‌گذاریم. در جایی که ۲۷۰ سال از زمان ائمه گذشت، ۲۷۰ سال، یک هفته و دو هفته که نبود، نزدیک به ۳ قرن گذشت و ائمه یک اربعین نگذاشتند. برای خودشان نگذاشتند، برای اصحابشان نگذاشتند، برای فامیل‌هایشان نگذاشتند. درحالی که این مسأله مبتلی به بود^۱. اتفاقاً یکی از مسائلی که حالا در قضیه عمره، ما این مسأله را مطرح می‌کنیم، همین است که مجتهد باید نگاه کند و ببیند قضایایی که در جامعه هست آیا روایات و اخبار نسبت به این موضوع، چه موضعی گرفته‌اند. این خیلی مهم است ولذا مسأله تَخْتُم بالیمین همیشه بوده است.

تلمیذ: پس اگر اهل تسنن در ایران نبودند، شیعیان اگر انگشتر را در دست چپ می‌کردند، اشکال نداشت؟

استاد: نه این سنت عرض کردم از اول هست، معاویه آمد برخلاف این سنت در دست چپ کرد، یعنی انگشتر در دست پیغمبر در یمین بود، دست امیرالمومنین یمین بود. معاویه آمد برخلاف سنت، انگشتر را در آورد و در دست چپ کرد.

تلمیذ: آن روایاتی که دلالت بر جواز انگشتر در دست چپ می‌کنند، چه می‌شود؟
استاد: نه، نه آن دلالت بر تقیّه است. بله داریم راجع به تقیّه اتفاقاً داریم^۲.

اللهم صل علی محمد وآل محمد

۱ - جهت اطلاع بیشتر در این موضوع رجوع شود به کتاب اربعین در فرهنگ شیعه

۲ - جهت اطلاع بیشتر بر این مطلب رجوع شود به مهر فروزان ص ۱۷۶ و المراقبات میرزا جواد ملکی تبریزی ص ۴۵ و ۴۶ اعمال ماه صفر، طبع بیدارفر - قم